



بررسی دیدگاه فخر رازی پیرامون شاهد رسالت

علی اصغر ایمان دوست

رؤوس مطالب

- «مقام شهادت» بزرگترین منقبت امیرمؤمنان (علیه السلام)
- توضیح و تفسیر آیات «شهید و شاهد» از دیدگاه فخر رازی
- نقاط قوت و ضعف دیدگاه فخر رازی
- قرآنی دیگر برای «شاهد» بودن امام علی (علیه السلام)
- «شاهد» از بنی اسرائیل
- مصادیق «شاهد»، «شهید» و «شهادت» از نگاهی دیگر
- عبدالله بن سلام «نمی تواند «شاهد» رسالت باشد
- منظور از «علم الکتاب» چیست؟
- چه کسی دارای «علم الکتاب» است؟
- لزوم استمرار و تداوم «شاهد» رسالت
- «شهادت» همزمان با «بعثت»
- مقام «شهادت» در اثنای تبلیغ «رسالت»
- وجه استدلال برای «شاهد رسالت»
- «شاهد» در قلب دوست و دشمن
- «شاهد» در محشر
- نهج البلاغه، کرامتی برای امیرمؤمنان علی (علیه السلام)



درآمد

محور بحث نوشتار حاضر، سه آیه از قرآن کریم است که در آن‌ها واژه «شاهد» و «شاهد» به کار رفته؛

این سه آیه عبارت‌اند از:

- ۱- «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا، قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۱
- ۲- «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»^۲
- ۳- «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۳

در تفسیر آیه نخست، برخی از مفسران به اشتباه «عِلْمُ الْكِتَابِ» را علم به کُتُب آسمانی یا تورات و مصداق «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را عبدالله بن سلام دانسته‌اند. و بسیاری نیز «عِلْمُ الْكِتَابِ» را علم به قرآن یا لوح محفوظ و مصداق «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را امام علی (علیه السلام) دانسته‌اند. اکثر مفسران مصداق «شاهد» را در آیه دوم امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌دانند. اکثریت قریب به اتفاق مفسران، شاهد بنی اسرائیل را در آیه سوم «عبدالله بن سلام» معرفی کرده‌اند. نگارنده در این نوشتار، با ذکر شواهد و قرائنی که ثابت می‌کند «عبدالله بن سلام» به هیچ‌وجه به عنوان شاهد برای اسلام شایستگی ندارد، منظور از «عِلْمُ الْكِتَابِ» را علم به قرآن و لوح محفوظ و منظور از «شاهد» در آیات اول و دوم را امیرمؤمنان علی (علیه السلام) معرفی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: شهید، شاهد، شهادت، علم‌الکتاب، امام علی (علیه السلام)، اهل بیت (علیهم السلام)، مطهرون، عبدالله بن سلام، تفسیر فخر رازی، نهج‌البلاغه.



مقام شهادت بزرگترین منقبت امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

« وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ »^۱.

یعنی: کافران می‌گویند که: تو پیامبر نیستی، بگو (برای اثبات رسالت) بین من و شما دو گواه کافی است که یکی از آن دو، خدا و شاهد دیگر کسی است که دارای علم‌الکتاب است.

این آیه، مقام شاهد بودن را برای حضرت علی (علیه السلام) بیان می‌دارد که بزرگ‌ترین منقبت برای آن حضرت است. طبرسی نقل کرده‌است:

«سَلِيمُ بْنُ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ مِنْ أَبِي بِنِ ابْنِ طَالِبٍ (علیه السلام) سَوَّأَلِي بِرَسُولِي أَنْ يَسْأَلَنِي عَنْهُ لَوْ أَنَّ لِي مِنْهُ نَبَأٌ مِنْكُمْ لَأَتَيْتُهُمْ بِمَا فِي كِتَابِي مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ. فَقَالَ: يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَا تَقُولُ؟ قَالَ: يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَا تَقُولُ؟ قَالَ: يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَا تَقُولُ؟ قَالَ: يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَا تَقُولُ؟ قَالَ: يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَا تَقُولُ؟»^۲

مفاد این روایت برای شیعه جای هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که مصداق «شهادت» و «شاهد» در آیات مذکور امام علی (علیه السلام) است؛ لیکن برای روشن شدن آذهان عامه مسلمانان لازم است دلایل و قراینی در این مورد ارائه شود، تا برای هیچ‌کس تردیدی باقی نماند.

توضیح و تفسیر آیات مربوط از دیدگاه فخررازی

مفسران صدراسلام برای تفسیر آیه فوق نظرات و دیدگاه‌های مختلفی اظهار کرده‌اند. با توجه دقیق به این دیدگاه‌ها، می‌توان گفت: فخر رازی همه آن‌ها را به جز رأی آنانی که مصداق «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) دانسته‌اند، نقل کرده‌است. ترجمه تخلص شده تفسیر فخررازی بدین قرار است:

در تفسیر عبارت «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» اقوال مختلفی وجود دارد:

یکم: منظور، «شهادت» (= گواهی دادن) آن دسته از اهل کتاب است که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند؛ یعنی عبدالله بن سلام، سلمان فارسی و تمیم داری.

سعید بن جبیر گفته‌است: سوره رعد در مکه نازل شده و نامبرندگان فوق در مدینه مسلمان شدند، چطور ممکن است منظور از «شهادت» آنان باشند؟ به این سؤال بدون هیچ سندی چنین پاسخ داده شده که این آیه از سوره رعد در مدینه نازل شده‌است.

فخررازی پس از نقل این قول، سؤالی با این عبارت مطرح می‌کند: «...فَإِثْبَاتُ النَّبُوَّةِ بِقَوْلِ الْوَاحِدِ وَالْآثِنِينَ مَعَ كَوْنِهِمَا غَيْرَ مَعْصومِينَ عَنِ الْكُذْبِ، لَا يَجُوزُ وَ هَذَا السُّؤَالُ وَاقَعٌ».

یعنی: اثبات پیامبری به قول یکی دو نفر که معصوم از دروغ‌گویی هم نیستند (عبدالله بن سلام و تمیم‌داری) جایز نیست و این، پرسشی بی‌پاسخ است.

دوم: منظور از «کتاب» در این آیه، قرآن است؛ یعنی هر کس به فصاحت و بلاغت و آنچه از مطالب غیبی و علوم بسیار که در قرآن هست دست پیدا کند، به اعجاز این کتاب آسمانی پی می‌برد. بنابراین، «علم الکتاب» یعنی علم قرآن.

سوم: یعنی هر کس که به تورات و انجیل که شامل بشارت‌های این دو کتاب به آمدن حضرت محمد ﷺ می‌باشد علم داشته باشد، «شاهد» است که محمد ﷺ از طرف خدا مبعوث شده است.

چهارم: منظور از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» خدای متعال است. گویندگان این قول، جمله «كَفَى بِاللَّهِ» را به «كَفَى بِالَّذِي يَسْتَحِقُّ الْعِبَادَةَ» و جمله «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را به جمله «وَمَا فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ إِلَّا هُوَ» تبدیل کرده‌اند. آن‌گاه عده دیگری به این تفسیر به لحاظ جایز نبودن عطف صفت بر موصوف، در قواعد نحو، ایراد گرفته‌اند.

قرائت دوم: فخررازی قرائت درج شده در قرآن‌های رایج را قرائت اول تلقی کرده و به نقل قرائت‌هایی که برخی مفسران بیان کرده‌اند، می‌پردازد که عبارت است از: «وَمِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ» و «وَمِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ». فخررازی پس از توضیح مختصری درباره این دو قرائت، به تفسیر آیه خاتمه می‌دهد.

نقاط قوت و ضعف دیدگاه فخر رازی

اکثر تفاسیر بدون این که توجه کنند شهادت عبدالله بن سلام و امثال او تأثیری بر اثبات حَقَانِيَّتِ حضرت محمد ﷺ نداشته و ندارد، مصداق آیه را با وی تطبیق داده و در صدد برآمده‌اند تا مسأله مکی بودن آیه را حل کنند؛ به همین جهت، بدون هیچ دلیلی این آیه را به آیات مدنی ملحق کرده‌اند. لیکن فخررازی اصولاً ارزشی برای شهادت آن‌ها قائل نشده و گفته است: مگر با شهادت یکی دو نفر یهودی که از دروغ‌گویی هم مصون نیستند، می‌توان حَقَانِيَّتِ پیامبر را اثبات کرد؟



نقاط ضعف تفسیر فخررازی نیز در سه مورد به چشم می‌خورد:

یکم: هنگامی که وی شهادت عبدالله بن سلام را به خاطر معصوم نبودن مردود می‌داند، مفهوم مخالفش این است که اگر کسانی عصمتشان به طرق مختلف ثابت شده باشد، شایستگی این شهادت را دارند و اهل بیت علیهم السلام که هم به دلیل آیه تطهیر و هم به دلیل رفتار معصومانه در جامعه، عصمتشان ثابت شده، می‌توانند شاهد رسالت باشند. بنابراین، فخررازی در معرفی اهل بیت به خصوص علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان شاهد رسالت کوتاهی کرده است. دوم: در اقوالی که برای تفسیر آیه وارد شده، قولی که بیان می‌کند علی بن ابی طالب مصداق «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» یا شاهد رسالت است، بیش از سایر اقوال است؛ از باب نمونه می‌توان به قول زمخشری در الکشاف، سیوطی در الدر المنثور، ثعلبی در الکشف والبیان و قرطبی در الجامع لأحكام القرآن اشاره کرد. با توجه به این که فخررازی در موارد متعددی از تفسیر خود به مطالب تفسیر کشاف زمخشری استناد می‌کند، معمولاً باید این قول زمخشری را که ذیل آیه ۱۷ سوره هود نقل کرده، دیده باشد؛ لذا فخررازی که همه اقوال ضعیف موجود در تفسیر آیه را نقل نموده، در نقل این قول مشهور عمداً کوتاهی کرده است.

سوم: فخررازی در تفسیر آیه «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ...» می‌نویسد: «فَالْقَوْلُ الْأَوَّلُ» إِنَّ الَّذِي وَصَفَهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ بِأَنَّهُ بَيْنَةٌ مِنْ رَبِّهِ هُوَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الْبَيْنَةُ هُوَ الْقُرْآنُ وَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ (يَتْلُوهُ) هُوَ التَّلَاوَةُ بِمَعْنَى الْقِرَاءَةِ وَ عَلَيَّ هَذَا التَّقْدِيرُ فَذَكَرُوا فِي تَفْسِيرِ الشَّاهِدِ وَجُوهًا: أَحَدُهَا: أَنَّهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... وَ ثَانِيهَا: أَنَّ ذَلِكَ الشَّاهِدَ هُوَ لِسَانُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ هُوَ قَوْلُ الْحَسَنِ ... وَ ثَالِثُهَا: أَنَّ الْمُرَادَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ الْمَعْنَى يَتْلُو تِلْكَ الْبَيْنَةَ وَ قَوْلُهُ (مِنْهُ) أَي هَذَا الشَّاهِدُ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ بَعْضٌ مِنْهُ وَ الْمُرَادُ تَشْرِيفُ هَذَا الشَّاهِدِ بِأَنَّهُ بَعْضٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

یعنی: (پس قول نخست) همان کسی که خدای متعال او را دارای بینة معرفی فرموده، حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و منظور از بینة قرآن است. تلاوت در عبارت «یتلوه» به معنی قرائت است و بنابراین توضیحات، برای مصداق «شاهد» وجوه گوناگونی بیان کرده‌اند: یکی از این وجوه جبرئیل است... دومی آن، زبان مبارک پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که قول حسن است. سومین قول این است که منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است که این شاهد بینة (قرآن) را تلاوت می‌کند و این که خدا می‌فرماید: (شاهد منه = گواهی از خودش) یعنی این شاهد از محمد و بعضی از اوست و منظور از این که می‌فرماید: «بعضی از او»، شرافت دادن به این شاهد است. متأسفانه کسی که در تفسیر آیه فوق شاهد بودن امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را چنین شیوا بیان می‌کند، در تفسیر آیه پایانی سوره رعد، گویی این گفته‌های خود را فراموش کرده است!

قرائنی دیگر برای «شاهد» بودن امام علی (علیه السلام)

پیش‌تر، بخش عمده تفسیر آیه هفدهم از سوره هود، در اثنای تشریح دیدگاه فخررازی و نقاط ضعف آن بیان شد؛ اکنون برای این که تفسیر این آیه کامل شود، دلایل و شواهد دیگری به شرح زیر ارائه می‌گردد:

۱- در تفسیر این آیه، اکثر تفاسیر مشهور عامه روایاتی از پیامبر (ص) و ابن عباس نقل کرده‌اند که دلالت می‌کند منظور از «شاهد» در این آیه، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است از جمله: سیوطی در الدر المنثور^۲؛ زمخشری در الکشاف^۳؛ قرطبی در الجامع لأحكام القرآن^۴؛ ثعلبی در الکشف والبيان^۵ و آلوسی بغدادی در روح المعانی^۶.

۲- همان طور که ملاحظه می‌شود، در این آیه وجود «شاهد» به پیامبر (ص) نسبت داده شده؛ به این عبارت که می‌فرماید: «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» یعنی شاهدهی بینه یا کتاب او را تلاوت می‌کند که از خود اوست. تأویل این آیه در هنگام ابلاغ سوره براءت برای مسلمانان نمایان شد و در آن واقعه، بخشی از معنای «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» یا شاهدهی از حضرت محمد (ص) که قرآن را تلاوت می‌کند، روشن گردید. جریان این واقعه به عبارات مختلف از طرق روایان عامه نقل شده که از جمله آن‌ها این روایت است:

از ابوبکر روایت شده است که: پیامبر (ص) وی را برای ابلاغ سوره براءت به اهالی مکه مأمور فرمودند: (مفاد براءت این بود) «پس از این مشرکان مجاز نیستند حجّ به‌جا آورند و با بدن عریان طواف کنند؛ کسی جز مسلمان وارد بهشت نمی‌شود؛ هر کس با پیامبر خدا (ص) پیمانی دارد؛ آن پیمان تا مدت تعیین شده معتبر است؛ خدای متعال و پیامبرش از مشرکان بیزارند».

ابوبکر در ادامه گوید که سه روز راه طی کرده بودم. پس از آن پیامبر (ص) به امام علی (علیه السلام) فرمودند: «خودت را به ابوبکر برسان و او را به سوی من بازگردان، آن‌گاه خودت (پیام براءت را) ابلاغ کن و علی (نیز این مأموریت را) انجام داد. ابوبکر چون نزد رسول خدا (ص) بازگشت، گریه‌کنان گفت: ای پیامبر خدا! آیا درباره من چیزی پیش آمده است؟! حضرت فرمودند: چیزی جز خیر پیش نیامده، به من امر شده که این آیات را جز خودم یا شخصی که از (اهل بیت) خودم باشد، ابلاغ نکند».^۷

از این روایت، به روشنی چند مطلب استفاده می‌شود:

یکم: منظور از تلاوت کتاب در این آیه، تلاوتی نیست که در بین قاریان رایج است؛ بلکه تلاوتی است در حدّ ابلاغ وحی از جانب رسول خدا.

دوم: منظور از «شاهد مینه» علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و اوست که شایستگی چنین مقامی را دارد. سوم: این واقعه، تأویل بخشی از آیه هفدهم از سوره هود است.



شاهدی از بنی اسرائیل

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَّا إِنَّا وَاسْتَكَبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^{۱۱}

بسیاری از مفسران گمان کرده‌اند که منظور از «شاهد» در این آیه، عبدالله بن سلام است؛ لیکن فخررازی چنین اشتباهی مرتکب نشده‌است.

فخررازی در تفسیر این آیه داستان مسلمان شدن عبدالله بن سلام را که دیگران آن را به تفصیل حکایت کرده‌اند از قول زمخشری نقل می‌کند و سپس دلایل ضعف و بطلان آن را به این عبارت شرح می‌دهد: «صاحب کشف روایت کرده‌است: هنگامی که پیامبر ﷺ وارد مدینه شدند (عبدالله بن سلام) به صورت پیامبر نگاهی کرد و دانست که ایشان دروغگو نیست. وی مقداری فکر کرد و برایش محقق شد که آن حضرت، همان پیامبر مورد انتظار یهود است. آن‌گاه به پیامبر عرض کرد که سه سؤال از شما می‌پرسم که پاسخ آن‌ها را جز پیامبر کسی نمی‌داند: اولین علامت و نشانه قیامت چیست؟ نخستین غذایی که اهل بهشت می‌خورند، چیست؟ پسر یا دختر بودن فرزند به پدر مربوط می‌شود یا مادر؟ پیامبر ﷺ فرمودند: اولین علامت قیامت، آتشی است که از طرف مشرق به طرف مغرب حرکت می‌کند؛ اولین غذایی که اهل بهشت می‌خورند، باقی‌مانده جگر ماهی است. و اما هرگاه آب مرد زودتر خارج شود، فرزند پسر می‌شود و اگر آب زن زودتر خارج شود، دختر می‌شود. در این هنگام، عبدالله بن سلام گفت: شهادت می‌دهم که شما پیامبری بر حق و فرستاده از سوی خدایی». فخررازی پس از نقل داستان فوق، با بیان عبارت زیر به بیان اشکالات آن می‌پردازد.

هر کس می‌تواند بگوید این حدیثی که از عبدالله بن سلام روایت شد اشکال دارد؛ زیرا به دو دلیل مطرح کردن این سؤالات و پاسخ‌های پیامبر به آن‌ها واقعاً بعید است.

نخست این که خیردادن از علائم قیامت و از اولین غذایی که اهل بهشت می‌خورند، خیردادن از چیزی است که ممکن است واقع بشود و ممکن است واقع نشود و راه شناخت راست و دروغ این نیست؛ زیرا نمی‌توان فهمید که این خبر راست است، مگر این که بدانیم گوینده آن راست می‌گوید و نمی‌توانیم بگوییم گوینده خبر راست می‌گوید، مگر این که بدانیم خبر، راست است؛ بنابراین، دور لازم می‌آید و آن محال است.

دوم این که ما ضرورتاً می‌دانیم دانستن این جواب‌ها در حدّ اعجاز نیست. بلکه می‌گوییم: هنگامی که جواب‌های مسائل مشکل‌تر از این در حدّ اعجاز نیست، چگونه این جواب‌ها می‌تواند در حدّ اعجاز باشد؟ آری شاید بعضی از این سؤالات در بعضی از کتاب‌های پیامبران گذشته آمده باشد که از پیامبر آخرالزمان این مسائل پرسیده می‌شود و او چنین جواب می‌دهد و عبدالله بن سلام هم این موضوع را می‌دانسته و چون

سؤالات خود را مطرح کرده و این جواب‌ها را شنیده، از این راه، پیامبر برحق خدا را شناخته‌است و در این صورت نیازی نیست که بگوییم: این جواب‌ها معجزه است «و الله اعلم».^{۲۱}

فخررازی در ادامه تفسیر آیه می‌گوید: «قول دیگری که در تفسیر «و شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» وجود دارد این است که در اینجا شخص معینی در نظر نیست بلکه منظور این است که نام محمد ﷺ و بشارت به آمدن آن در تورات وجود دارد. بنابراین، می‌توان چنین جمله‌ای را در تقدیر دانست که اگر شخص با انصافی با تورات آشنایی داشته باشد و به این حقیقت اعتراف کند سپس به محمد ﷺ ایمان بیاورد و شما منکر شوید آیا در حق خود ستم نکرده‌اید و از مسیر حق گمراه نشده‌اید؟ بنابراین، این کلام در جای خود محفوظ است و فرقی نمی‌کند که منظور از شاهد شخص معینی باشد یا نباشد، زیرا مقصود اصلی از این جمله، این است که با معجزات قوی ثابت شده‌است که این کتاب از سوی خدا نازل شده و هم چنین ثابت شده است که تورات بشارت آمدن محمد ﷺ را دربردارد. با وجود این دو برهان چگونه می‌توان انکار پیامبری آن بزرگوار را به عقل نسبت داد.^{۲۲}

با این که دیدگاه فخررازی بر نظریاتی که منظور از «شاهد» را در این آیه «عبدالله بن سلام» دانسته‌اند رجحان دارد، در عین حال نمی‌توان آن را تفسیر درست آیه دانست.

تفسیر آیه با توجه به سایر آیات مرتبط

گرچه تفسیر و نظری که فخررازی در مورد آیه فوق بیان کرد، نسبت به قول مفسرانی که منظور از «شاهد» را در این آیه «عبدالله بن سلام» می‌دانند، رجحان دارد؛ لیکن با توجه به سایر آیاتی که در این سوره (=احقاف) و سوره فرقان وجود دارد، می‌توان تفسیر دیگری از آیه ارائه کرد که به واقعیت نزدیک‌تر باشد.

سایر آیات مرتبط با این آیه، به این عبارت است:

۱- «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ».^{۲۳}

یعنی: (مشرکان) گفتند: این چگونه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازار (برای تأمین نیازهای خود) راه می‌رود.

۲- «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا أَنَّهُمْ لِيَأْكُلُوا الطَّعَامَ وَيَمْشُوا فِي الْأَسْوَاقِ».^{۲۴}

یعنی: پیش از تو نیز هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند.

۳- «مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ».^{۲۵}

یعنی: من در مقایسه با پیامبران گذشته، وضعیت نوظهوری ندارم.

فخررازی در تفسیر آیه ۹ سوره احقاف می‌نویسد: «آن‌ها (= مشرکان) پیامبر را به خاطر غذا خوردن و راه رفتن در بازار و این‌که پیروانش افراد فقیری هستند سرزنش می‌کردند. به همین جهت فرمودند: من در مقایسه با پیامبران گذشته وضعیت نوظهوری ندارم. همه آن‌ها این‌گونه بوده‌اند و این حالات همان‌طور که در پیامبری آن‌ها نقصی به حساب نمی‌آید، برای پیامبری من نیز زیانی ندارد.^{۲۶}

با توجه به آیات فوق، تفسیر آیه ۱۰ سوره فرقان را می‌توان به این عبارت بیان کرد: بگو اگر این پیامبر (با همین اوصاف یعنی خوردن غذا و راه رفتن در بازار) از طرف خدا باشد و شاهی از بنی‌اسرائیل شهادت دهد که پیامبران گذشته نیز چنین بودند و آن شاهد به آن پیامبران (با همین مشخصات) ایمان آورده باشد و شما به این بهانه دچار غرور و تکبر شدید و ایمان نیاوردید، بنابراین در زمره ستمکاران درآمید و خدا ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.

خلاصه مطالب این بخش چنین شد که در سه آیه از آیات قرآن موضوع وجود «شاهد» برای راستگویی حضرت محمد ﷺ و حَقَانِیَّتِ دین مبین اسلام مطرح شده است و اثبات گردید که این «شاهد» در آیات سوره رعد و سوره هود، علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه السلام) است و موضوع «شهادت» در سوره احقاف، گواهی دادن به مشابهت حالات پیامبر گرامی اسلام ﷺ با انبیای گذشته است که علمای بنی‌اسرائیل می‌توانند برای وجود چنین مشابهتی گواه باشند.

مصادیق «شاهد»، «شهید» و «شهادت» از نگاهی دیگر

در بخش اول با دلایل نقلی ثابت شد که «عبدالله بن سلام» نمی‌تواند «شاهد» رسالت باشد، بلکه مصداق تام و تمام این منصب، علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه السلام) است. در این بخش، دلایل دیگری برای اثبات این حقیقت مطرح می‌شود.

خدای متعال در ابتدای آیه می‌فرماید: «و یقول الذین کَفَرُوا لَسْتَ مَرْسَلًا» کافران می‌گویند که تو پیامبر نیستی؛ آن‌چه مسلم است این است که انکار کافران منحصر به کَفَرِ زمان پیامبر ﷺ نبوده و نیست. بلکه همیشه، حتی تا وقتی یک نفر کافر روی زمین وجود داشته باشد، این انکار وجود دارد. بنابراین، پاسخ کافران باید از چنان استحکام و استمرار برخوردار باشد که برای همیشه اعتبار و کاربرد داشته باشد. بنابراین، دو شاهی که تا قیامت گویا و پا برجا می‌باشند، یکی «شهادت» خدا است که در قرآن ظهور پیدا کرده و دیگری وجود مبارک علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه السلام) است که چگونگی استمرار شهادت آن حضرت در ادامه نوشتار بیان خواهد شد.

«عبدالله بن سلام» نمی‌تواند «شاهد» رسالت باشد

متأسفانه گروهی از مفسران پنداشته‌اند که منظور از عبارت «و من عنده علم الكتاب» عبدالله بن سلام است در صورتی که این تفسیر به هیچ‌وجه درست نیست. زیرا:

۱- «عبدالله بن سلام» در سال هشتم هجری در مدینه مسلمان شد در حالی که این آیه در مکه نازل شده است و بنابراین ربطی بین نزول آیه و مسلمان شدن وی وجود ندارد.

۲- مگر اسلام فقط در هنگام مسلمان شدن «عبدالله بن سلام» شاهد لازم داشته است. آن‌هایی که وی را «شاهد» اسلام پنداشته‌اند، از این مسأله غافل‌اند که بیست سال پیش از مسلمان شدن «عبدالله بن سلام» پیامبر ﷺ تبلیغ رسالت را شروع فرمودند. اگر چنین شاهدی نیاز بود، بهترین موقع برای شهادت وی همزمان با بعثت و اعلام نبوت بود.

۳- میلیونها مسلمان که پس از فوت «عبدالله بن سلام» مسلمان شده و می‌شوند، کسانی هستند که نه وی را می‌شناسند و نه به خاطر او مسلمان می‌شوند.

۴- هر چه در سراسر تاریخ کنجکاوی کنید، حتی یک تن را نمی‌یابید که به خاطر «عبدالله بن سلام» مسلمان شده باشد. روایت ذیل، عدم تأثیر مسلمان شدن «عبدالله بن سلام» را در هم کیشان او نشان می‌دهد:

آنس روایت کرده است که: «عبدالله بن سلام» گفت: ای رسول خدا، قوم یهود مردمی بهتان زن می‌باشند، آنان اگر از مسلمان شدن من آگاه شوند، در حضور شما به من بهتان می‌زنند. پیامبر یهودیان را احضار فرموده و پرسیدند: شخصیت «عبدالله بن سلام» در میان شما چگونه است؟ گفتند خودش و پدرش خوب و پسندیده‌اند. آن دو از دانشمندان و دانایان ما هستند. پیامبر فرمودند: اگر او مسلمان شود، شما هم مسلمان می‌شوید؟ گفتند: خدا او را از این کار بازدارد! در این هنگام «عبدالله بن سلام» بیرون آمد و گفت: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**. (تا او را با این حالت دیدند) گفتند: او و پدرش بدترین و نادان‌ترین ما هستند. در این هنگام، «عبدالله بن سلام» گفت: این بود آن‌چه از آن باک داشتم».^{۲۷}

این روایت روشن می‌سازد هم کیشان «عبدالله بن سلام» که او را به عنوان دانشمندی یهودی می‌شناختند و به او اعتماد داشتند، به خاطر مسلمان شدن او مسلمان نشدند، چه رسد به سایر کفار. بنابراین، کوچکترین علامتی که نشان دهد کسی به واسطه «شاهد» بودن وی مسلمان شده است وجود ندارد؛ بلکه در اسلام خود وی نیز شک و تردید وجود دارد. صاحب کتاب اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء در تفاسیر به نقل از کتاب **أصواء على السنة المحمدية** می‌نویسد: «انان (= یهودیان) برای نقشه‌های زیرکانه خود... به کسوت اسلام در آمدند و تظاهر به اسلام کردند. فریبکارترین و زیرکترین آن‌ها که توانستند چنین نقشی ایفا کنند، **كُتِبَ الْأَحْبَارُ، وَهَبَ بِنِ مَنبِهِ وَ «عبدالله بن سلام» بودند**».^{۲۸} ادعای این که منظور این آیه «عبدالله بن سلام» است، از سوی پسر وی ابراز شده است.^{۲۹}

منظور از علم‌الکتاب چیست؟

یکی از مفاهیم آیه ۴۳ سوره رعد که محور اصلی بحث و اساس احراز مقام شهادت می‌باشد، مفهوم «علم‌الکتاب» است؛ زیرا خدا می‌فرماید: شاهد دیگر اسلام «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» یعنی کسی است که دارای علم‌الکتاب است؛ بنابراین، برای شناختن او، اول باید معنی علم‌الکتاب مشخص شود، سپس معلوم گردد که این علم‌الکتاب نزد چه کسی است؟ از سوی برخی مفسران برای معنای «علم‌الکتاب» نظرات متعددی طرح شده است که پاره‌ای از آن‌ها بدین قرار است:

فخررازی، علم به تورات و انجیل و علم به قرآن را نقل کرده است.

بیضاوی علم به تورات، علم به قرآن و علم به لوح محفوظ را آورده است.

زمخشری علم به قرآن و علم به لوح محفوظ را نقل کرده است.

در پاسخ باید گفت: علم به تورات و انجیل نمی‌تواند مورد نظر این آیه باشد، زیرا:

اولاً ثابت شد که کسی به خاطر «عبدالله بن سلام» و امثال او مسلمان نشده و نمی‌شود. ثانیاً عقل سلیم حکم می‌کند کتابی که تحریف شده و از اعتبار افتاده است، علم به آن چندان ارزشی ندارد که عالم به آن بتواند چنین مقام ارجمندی را در دین دیگر کسب کند. بنابراین، علم به قرآن که در بین مفسران بیشترین آرا را به خود اختصاص داده، تفسیری منطقی و منصفانه است و با توضیحی که در همین بخش آمده، مشخص می‌گردد علم به لوح محفوظ نیز با علم قرآن توأم و وابسته است.

چه کسی دارای علم‌الکتاب است؟

محققاً منظور از کسی که دارای علم‌الکتاب است، امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌باشد؛ دلایل آن بدین قرار است:

۱- از آیه شریفه: «أَنَّهُ لَقَرَّانٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^{۳۱} مشخص می‌شود که تنها «المُطَهَّرُونَ» به قرآنی که در «کتاب مکنون» است، دسترسی دارند و آیه شریفه: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ»^{۳۲} تأکید می‌کند که حقیقت و اصل قرآن در لوح محفوظ قرار دارد و از آیه شریفه: «أِنَّمَا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^{۳۳} استفاده می‌شود «المُطَهَّرُونَ» که آیات سوره واقعه آن‌ها را شایسته دسترسی داشتن به قرآن می‌داند، اهل بیت علیهم السلام می‌باشند؛ بنابراین، اهل بیت، از جمله حضرت علی علیه السلام، هم به لوح محفوظ علم دارند و هم به حقایق قرآن.

۲- دلیل دیگری که حکایت می‌کند امیرمؤمنان علی علیه السلام دارای علم‌الکتاب است، آیه شریفه سوره نمل است. «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْاْئِكُمْ يَا بُنَيَّ عَرِّضِيْهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُوْنِيْ مُسْلِمِيْنَ. قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا أَتِيْكَ بِهٖ قَبْلَ أَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَقَامِكَ وَ إِنِّيْ عَلَيْهِ لَقَوِيْ أَمِيْنٌ. قَالَ الَّذِيْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا أَتِيْكَ بِهٖ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^{۳۴}.

یعنی: سلیمان خطاب به اطرافیان خود گفت: کدامیک پیش از این که بلقیس تسلیم امر من شود تخت او را خواهید آورد: عفرتی از جنیان گفت: من پیش از آن که از جایگاه خود برخیزی، آن را به حضور تو می‌آورم و بر این کار توانا و درستکارم. و آن که به بخشی از علم‌الکتاب دسترسی داشت، گفت: من پیش از آن که پلک به هم آری، تخت را به این‌جا می‌آورم.

درباره ارتباط این آیات با آیه ۴۳ سوره رعد، دو نکته مهم و اساسی روشن می‌شود؛ اولاً: این که مفسران در تفسیر این آیه، علم‌الکتاب را غالباً، علم به لوح محفوظ معنی کرده‌اند. ثانیاً: گفته‌اند آن کسی که به این سرعت تخت بلقیس را به حضور سلیمان آورد، اَصِف بن برخیا، وصی سلیمان بود. بنابراین در تفسیر آیه سوره رعد نیز می‌توان گفت که علم‌الکتاب، علم به لوح محفوظ است و کسی که دارای علم‌الکتاب می‌باشد، وصی پیامبر گرامی اسلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است. ۳- بنابراین که منظور از علم‌الکتاب در آیه ۴۳ رعد «علم به قرآن» باشد، مصداقش حضرت علی علیه السلام است زیرا:

روایات متعددی از ناحیه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده که دلالت می‌کند: علی علیه السلام همواره با قرآن است. از جمله این روایت است که ام سلمه گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^{۳۴}.

یعنی: ام سلمه گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: علی با قرآن است و قرآن با علی است، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا این که در قیامت و در کنار حوض بر من وارد شوند.

مسئلاً منظور از همراهی قرآن و علی این نیست که علی قرآن جلد شده را با خود حمل می‌کند. بلکه این همراهی چنین تعبیر می‌شود که این دو ملازم یکدیگرند و کسی با قرآن بدون علی سعادت مند نمی‌شود. این همراهی نشان می‌دهد که تمامی علوم و حقایق قرآن در سینه حضرت امیر است و چنین شخصیتی، دارای علم‌الکتاب می‌باشد بنابراین مصداق «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» و «شاهد رسالت» حضرت علی علیه السلام است.

استمرار و تداوم مقام شاهد رسالت

همچنان که شرع مقدس اسلام در زمان‌های مختلف به صورت مستمر و پیوسته پویایی داشته و دارد و همواره مورد توجه مشتاقان و حقیقت‌جویان بوده و هست، «شاهد رسالت» هم باید الگویی دائمی و گویا باشد تا به جهانیان نمونه کامل یک انسان را ارائه دهد و خصوصیتی داشته باشد که بتواند دائماً مورد استناد و استفاده قرار گیرد. امیرمؤمنان علیه السلام تنها کسی است که از این خصوصیت برخوردار است. این شاهد در همه حال یعنی پیش از بعثت، همزمان با بعثت، در اثنای تبلیغ رسالت، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان شهادتش و پس از آن تا روز قیامت و در محشر جریان دارد.

تولد علی علیه السلام در کعبه و دوران طفولیتش در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت تا در «مقام شهادت» وی لحظه‌ای وقفه حاصل نشود.

حاکم نیشابوری، محدث بزرگ اهل سنت، جریان الحاق علی علیه السلام را در کودکی به پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: «قحطی شدیدی برای قریش پدیدار شد و ابوطالب عیال‌وار بود. به همین روی، رسول الله صلی الله علیه و آله به عمویش عباس که مرفه‌ترین بنی‌هاشم بود فرمودند: برادرت عیال‌وار است و تو شاهدهی که مردم دچار مضیقه شده‌اند. بیا برویم و مقداری از هزینه وی را کم کنیم؛ سرپرستی یکی از پسرانش را من متکفل می‌شوم و یکی دیگر را تو بپذیر. عباس گفت: بسیار خوب. نزد ابوطالب رفتند و گفتند ما در نظر داریم هزینه تو را کم کنیم. ابوطالب گفت: عقیل را برای من بگذارید و هر کدام را خواستید انتخاب کنید.

پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام را انتخاب کرد و عباس، جعفر را. چنین بود که علی همواره با پیامبر صلی الله علیه و آله بود تا این که خداوند ایشان را به مقام پیامبری مبعوث فرمود. در این هنگام نیز حضرت علی علیه السلام ایشان را تصدیق کرد و از دستوراتش پیروی نمود.^{۳۵}

حاکم نیشابوری در حدیث دیگری پس از نقل مختصر جریان فوق می‌نویسد: پیامبر فرمودند: «فاختار الله لی علیاً»^{۳۶} در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب علی را به خدای متعال نسبت می‌دهد و می‌فرماید: چنین بود که خدا علی را برای من برگزید. به همین جهت است که می‌بینیم علی علیه السلام وقایعی را که مربوط به پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله است بیان می‌فرماید که می‌توان آن را یک نوع شهادت قبل از بعثت نامید. این شهادت با این عبارات بیان شده است:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْكَ أَنْ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مُحَاسِنَ اخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارُهُ»^{۳۷}.

یعنی: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در ایام طفولیت از شیر گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته، از فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود تا راههای بزرگواری را بیاموزد و خوبیهای نیکوی جهان را فرا گیرد. این جملات، چگونگی شهادت آن حضرت را قبل از بعثت بیان می‌کند. شهادتی که هیچ‌کس جز او موقعیت و شایستگی آن را ندارد.

«شهادت» همزمان با «بعثت»

تنها کسی که مدعی «شهادت» در هنگام نزول وحی است، امام علی (علیه السلام) می‌باشد و جز او کسی را نمی‌توان نشان داد که شاهد این موقعیت باشد. آن حضرت بخشی از این حالت را به این عبارت در خطبه قاصعه بیان فرموده است:

«وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّنَا الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ آيَسٌ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَنْتَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَ لَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَ أَنْتَ لَعَلَى خَيْرٍ»^{۳۸}

یعنی: هنگامی که بر آن حضرت وحی فرود آمد، من ناله‌ی شیطان را شنیدم؛ گفتم: ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمودند: این شیطان است. از این که او را نپرستند، نومید و نگران است. همانا آن چه را می‌شنوم تو نیز می‌شنوی و آن چه را می‌بینم تو می‌بینی، جز این که تو پیامبر نیستی؛ بلکه وزیری و در موقعیت خوبی قرار داری.

مقام «شهادت» در آثای تبلیغ «رسالت»

«شاهد» بودن حضرت علی (علیه السلام) را در دوران تبلیغ رسالت به چند صورت می‌توان بیان کرد:

۱- قدرت و شجاعت: قدرت و شجاعت امیرمؤمنان در حدی است که از قدرت بشر عادی بیرون است و می‌توان از آن به عنوان یک کرامت یاد کرد. ظهور این شهامت‌ها در سایه پیامبراسلام می‌تواند معجزه و در نتیجه گواه بر حقایق اسلام باشد و صورت دیگری از شهادت آن حضرت در آثای تبلیغ رسالت به حساب آید. اکنون چند نمونه از این شجاعت‌ها بیان می‌شود:

جنگ احزاب: جزئیات این جنگ در تاریخ ثبت شده است. آن چه مورد استناد این بحث می‌باشد، این است که لشکر عظیمی از قبایل مختلف مشرکان برای نابودی مسلمانان به مدینه هجوم آورد. پهلوان پهلوانان آن‌ها از خندقی که مسلمانان بر گرد شهر حفر کرده بودند، گذشت و مبارز و هم‌اورد طلبید. بقیه واقعه از شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید نقل می‌شود: «وَنَحْوُ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ وَالَّذِي هَزَمَ الْأَحْزَابَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِأَنَّهُ قَتَلَ شُجَاعَهُمْ وَ فَارَسَهُمْ عَمْرًا لَمَّا اقْتَحَمُوا الْخَنْدَقَ فَأَصْبَحُوا صَبِيحَةَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ هَارِبِينَ مَغْلُوبِينَ مِنْ غَيْرِ حَرْبٍ سِوَى قَتْلِ فَارِسِهِمْ»^{۳۹}.

یعنی: فرمایش پیامبر خدا (دربارۀ ذکر) لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ... این است که: آن کسی که احزاب و گروه‌های مختلف در جنگ خندق را شکست داد، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) بود؛ زیرا او شجاع و پهلوانان‌شان عمرو را که از خندق عبور کرده بود، به هلاکت رساند و صبح روز بعد در حالی که به جز کشته شدن یگانه مرد جنگ‌آوران جنگی نکرده‌اند، شکست خورده و فراری شدند.

ابن ابی الحدید در جای دیگر می‌نویسد: «پیامبر ﷺ دستور مبارزه با عمرو را صادر فرمودند. هنگامی که علی ﷺ با عمرو روبرو شد، پیامبر فرمودند: «بَرَزَ الْإِيْمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ»^{۱۰} یعنی: اکنون تمامی ایمان در برابر تمامی شرک ظاهر شده است.

ابن ابی الحدید همچنین در شرح خطبه قاصعه می‌نویسد: هر بار که عمرو بن عبدود هم‌اورد می‌طلبید، دیگران می‌ترسیدند، ولی علی پیشقدم می‌شد و برای مبارزه از پیامبر اجازه می‌خواست تا این که رسول خدا ﷺ خطاب به وی فرمودند: این عمرو است و او هم در مقابل عرض کرد: من هم علی هستم. آن‌گاه پیامبر به نزد علی رفت، او را بوسید، عمامه‌ای بر سرش بست و چند قدم همراهیش کرد، مانند کسی که با او وداع می‌کند. پیامبر همواره دستش به سوی آسمان و چشمش به طرف او بود.

مسلمانان خاموش و اطراف او بودند. گویی پرنده مرگ روی سرشان نشسته است. ناگهان گرد و غباری بلند شد و صدای تکبیری شنیدند؛ در این هنگام دریافتند که امام علی ﷺ عمرو بن عبدود را به هلاکت رسانده است. پیامبر ﷺ تکبیر گفت و مسلمانان نیز چنان تکبیری سردادند که به گوش لشکر مشرکان در آن سوی خندق رسید، در این باره حذیفه گفت: «اگر فضیلت علی ﷺ به خاطر کشتن عمرو در جنگ خندق بین مسلمانان تقسیم شود، همه آنان را فرا می‌گیرد».

ابن عباس آیه ۲۵ سوره احزاب را چنین تفسیر کرده است: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» قال: «بِعَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ» یعنی خدای متعال مؤمنان را در مبارزه به علی بن ابی‌طالب کفایت فرمود.^{۱۱}

جنگ خیبر: جزئیات این جنگ در تاریخ ثبت شده است. آنچه در این قسمت بیان می‌شود بخشی از این واقعه است که به قدرت و شجاعت بی‌نظیر علی ﷺ مربوط است و می‌توان آن را کرامتی برای وی و وجود چنین شخصیتی را نشانه‌ای بر حقانیت اسلام و آسمانی بودن این آیین دانست.

محدثان و روایان اهل سنت، گوشه‌ای از شهامت‌های علی ﷺ را چنین نقل کرده‌اند: «وَ اعْطَاهُ النَّبِيُّ ﷺ اللِّوَاءَ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ سَيِّمًا يَوْمَ خَيْبَرَ وَ أَخْبَرَ ﷺ أَنَّ الْفَتْحَ عَلَى يَدِهِ كَمَا فِي الصَّحِيحِينَ وَ حَمَلَ يَوْمَئِذٍ بَابَ حَصْنِهَا عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى صَعِدَ الْمَسْلُومُونَ عَلَيْهِ فَفَتَحُوهَا وَ أَنَّهُمْ جَرَوْهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَمْ يَحْمِلْهُ إِلَّا أَرْبَعُونَ رَجُلًا وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ تَنَاوَلَ بِأَيْدِيهِ مِنَ الْحِصْنِ حِصْنَ خَيْبَرَ فَتَرَسَ بِهِ عَنِ نَفْسِهِ فَلَمْ يَزَلْ يِقَاتِلُ وَ هُوَ فِي يَدِهِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ الْقَاهُ فَارَادَ ثَمَانِيَةَ أَنْ يَلْقُوهُ فَمَا اسْتَطَاعُوا»^{۱۲}.

یعنی: پیامبر ﷺ در جنگ‌های متعددی پرچم را به علی ﷺ عطا فرمودند که مهم‌ترین آن در جنگ خیبر بود و چنان که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده بشارت داد که در این جنگ پیروزی توسط او به دست می‌آید. در این روز، علی در قلعہ خیبر را بر دوش خود قرار داد تا لشکریان اسلام بر آن بالا رفتند و آن را فتح کردند. بعد از خاتمه جنگ، کمتر از چهل نفر نمی‌توانستند آن درب را حمل کنند. در روایت دیگری آمده است که علی ﷺ دری از قلعہ خیبر برداشت و سپر خویش قرار داد و همواره می‌جنگید و آن را در دست داشت تا این که خدای متعال پیروزش گردانید، آن‌گاه درب را انداخت. پس از آن هشت تن می‌خواستند آن را بردارند، ولی نتوانستند.

ابن حجر عسقلانی، محدث و رجالی مشهور اهل سنت، جمع بین دو روایت را چنین بیان می‌دارد: دربی را که علی سپر خود قرار داده بود، هشت تن نتوانستند تکانش دهند و چهل تن نتوانستند حملش کنند.^{۲۳} آنچه بیان شد، قول نویسندگان شیعه نیست که به غلو متهم شوند، بلکه از تألیفات دانشمندان معروف سنی است که رابطه خوبی با شیعه ندارند. بنابراین، شکی نیست که این قبیل رشادت‌ها، خارق‌العاده و از ظرفیت و توانایی بشر عادی خارج است. در نتیجه می‌توان گفت: فتح خیبر برای علی علیه السلام معجزه و برای پیامبرگرمای اسلام صلی الله علیه و آله شاهد بر رسالت و برای عامه مردم آیه و نشانه است.

۲- تشبیه علی علیه السلام به ناقه صالح: خدای متعال درباره ناقه صالح در قرآن می‌فرماید: «قد جاء تکم بینه من ربکم هذه ناقه الله لکم آیه».^{۲۴}

یعنی: ای مردم این ناقه خداست که برای شما به عنوان نشانه و دلیل از جانب پروردگارتان آمده است. همان‌طور که از آیه فوق استفاده می‌شود، این ناقه برای مردم زمان صالح آیه و برای آن پیامبر معجزه و برهان بوده است. بنابراین، اگر کسی به ناقه صالح تشبیه شود، آن شخص نیز برای پیامبر زمان خود برهان و برای مردم آیه و نشانه خواهد بود؛ با توجه به این که پیامبرگرمای اسلام قاتل علی را به «عاقِر» (پی‌کننده) ناقه صالح تشبیه فرموده است.^{۲۵} در نتیجه، خود علی به ناقه صالح تشبیه می‌شود. می‌توان گفت همان‌طور که ناقه صالح علیه السلام برای آن پیامبر معجزه و برای مردم آیه بوده، علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیز برای پیامبر اسلام معجزه و برای مردم آیه است و همان‌طور که مردم آن زمان از وجود ناقه بهره‌مند می‌شدند، امت اسلامی نیز از علی علیه السلام فیض می‌برد و وجودش مایه برکت و آبروی اسلام است.

وجه مشابهت حضرت علی علیه السلام با ناقه صالح به این شرح است: وجود ناقه برای مردم آن زمان مایه خیر و برکت بود، وجود علی علیه السلام نیز برای امت اسلام مایه آبرو و برکت است. وجود ناقه برای مردم آن زمان آیه و نشانه بود، وجود علی علیه السلام برای امت اسلام آیه و نشانه است. وجود ناقه برای صالح معجزه بود، وجود علی علیه السلام نیز برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معجزه است. پی‌کننده ناقه صالح اشقی‌الاولین بود، قاتل علی علیه السلام اشقی‌الآخرین است.

۳- شهادت حضوری: از مواردی که می‌توان آن را شهادت حضوری علی علیه السلام برشمرد، حضورش در برابر نصاری نجران و مباحله با آنان است.

خدای متعال می‌فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ».^{۲۶}

یعنی: هر کس درباره [حقانیت] تو پس از دانشی که تو را حاصل آمده، با تو مواجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسران‌تان، زنانمان و زنان‌تان و نفس‌هایمان و نفس‌هایتان را به حضور در مقابل یکدیگر فرا خوانیم، سپس به مباحله برخیزیم و لعنت‌خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.

مفسران عامه و خاصه در تفسیر این آیه نوشته‌اند که: نصاری نجران از پیامبر تقاضای مباحله کردند. پیامبر ﷺ در این باره منتظر نزول وحی شد؛ تا این آیه نازل شد و زمان و مکان مباحله مشخص گردید؛ پیامبر حسین را در آغوش گرفته و دست حسن را در دست داشت؛ فاطمه پشت سر ایشان راه می‌رفت و علی پشت سر فاطمه. اُسقف نجرانی‌ها هنگامی که پیامبر ﷺ و همراهانش را با آن حال دید، گفت: ای جماعت نصارا! توجه کنید من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا درخواست کنند که کوهی را از جای برکنند، خدای متعال فوراً درخواست ایشان را اجابت می‌فرماید»^{۲۶}.

وجه استدلال برای «شاهد» رسالت

کلمه «حَاجٌّ» که در آیه فوق به کار رفته، به معنای مُخاصمه و احتجاج طرفینی است که هر دو طرف برای یکدیگر دلیل و برهان بیاورند و از همدیگر دلیل و برهان بخواهند. در فرهنگ لغت «المنجد» آمده است: «حَاجٌّ: خَاصَمُهُ فَحَجَّهُ» به همین سبب، می‌توان گفت: این که خدا می‌فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ» یعنی هر کس با تو محاجّه کند و از تو دلیل و برهان بخواهد، اگر چه شأن نزول آیه درباره نصاری نجران است؛ اما از عبارت استفاده می‌شود که مدلول آیه عمومیت دارد و در مقابل هر کس که محاجّه کند، می‌توان از این دستورالعمل استفاده کرد.

آن چه در این مبحث مورد استناد است، این است که پیامبر، علی و فاطمه و فرزندانش علیه السلام را به دستور خدای متعال به عنوان حجت در صحنه مباحله حاضر فرمود و این حجت چنان مؤثر واقع شد که نصاری نجران پیش از انجام مباحله تسلیم شدند. بنابراین، واقعه مباحله دلیل و قرینه دیگری است بر این که منظور از «شاهد» در آیه مورد بحث، علی علیه السلام است.

«شاهد» در قلب دوست و دشمن

می‌توان گفت همین شهادت درونی که شرح آن بیان خواهد شد، برای اثبات «شهادت» علی علیه السلام بر مقام رسالت کافی است. این که پیامبر ﷺ فرموده است: حب حضرت امیر نشانه ایمان و بغض حضرتش نشانه نفاق است کفایت می‌کند و نیازی به استدلال ندارد. هر کسی می‌تواند خود را بیازماید تا قلبش شهادت دهد که مؤمن است یا منافق. «شاهد» از این نزدیک‌تر و شهادت از این سریع‌تر کجا می‌توان یافت؟ نمونه روایات مربوط به این حقیقت، به شرح زیر است:

۱- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ تَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيٍّ لَا يَبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَحِبُّكَ مُنَافِقٌ»^{۲۷}.
یعنی: اُمّ سلمه می‌گوید: شنیدم پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمودند: مؤمن به تو کینه نمی‌ورزد و منافق دوست ندارد.

۲- «عن ام سلمه: لا یحبُّ علیاً منافقٌ و لا یبغضه مؤمنٌ»^{۴۸}.

یعنی: از ام سلمه روایت شده که منافق علی را دوست ندارد و مؤمن کینه‌ای را در دل ندارد.

۳- «عن ابی سعید الخدری قال کنا نعرف المنافقین ببغضهم علیاً»^{۴۹}.

یعنی: ابوسعید خدری روایت کرده است که ما منافقان را با کینه‌ای که نسبت به علی داشتند، می‌شناختیم.

۴- «عن جابر: ما کنا نعرف المنافقین الا ببغضهم علیاً»^{۵۰}.

یعنی: جابر روایت کرده است که ما نمی‌توانستیم منافقان را بشناسیم، مگر از روی بغض یا کینه‌ای که نسبت به علی داشتند.

«شاهد» در محشر

در آیات و روایات قرائنی وجود دارد که بر مقام «شهادت» امیرمؤمنان علی علیه السلام در قیامت دلالت می‌کند،

در این قسمت به ذکر دو حدیث از مجموع احادیث و آیاتی که در این زمینه وجود دارد، بسنده می‌کنیم:

۱- «انه علیه السلام قال فی مرض موته ایها الناس یوشک ان اقبض قبضاً سریعاً فینطلق بی و قد قدمت الیکم القول معذره الیکم الا اننی مخلف فیکم کتاب ربی عزوجل و عترتی اهل بیتی ثم اخذ بید علی فرفعها فقال هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاسئلها ما خلقت فیهما»^{۵۱}.

یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بیماری که به وفاتشان انجامید، فرمودند: ای مردم! نزدیک است که به همین زودی فرشته مرگ مرا از میان شما ببرد. برای این که عذری نباشد، پیش‌تر گفته‌ام که پس از خود کتاب خدای عزوجل و عترتم را در بین شما باقی می‌گذارم. سپس دست علی را بلند کرد و فرمودند: این علی است که با قرآن است و قرآن با علی است (این دو) از هم جدا نمی‌شوند تا (در محشر) کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند؛ آن‌گاه از آن‌ها درباره آن چه بین شما باقی گذاشته‌ام، می‌پرسم.

این روایت، صراحتاً بر «شهادت» دو «شاهد»، یعنی قرآن کریم و علی علیه السلام دلالت دارد و روشن است که یکی از مواقف قیامت که این دو در آن‌جا شهادت می‌دهند، محضر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد.

۲- «و اخرج الدارقطنی ان علیاً قال للسنه الذین جعل عمر الامر شوری بینهم کلاماً طویلاً من جمله: انشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی انت قسیم الجنة و النار یوم القیامة غیری؟ قالوا: اللهم لا»^{۵۲}.

یعنی: دارقطنی روایت کرده که علی علیه السلام در جلسه شورایی که عمر (برای تعیین خلیفه) تعیین کرده بود، سخنان مسوطی ایراد فرمود که بخشی از آن چنین است: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر خدا به او فرموده باشد: تو در روز قیامت، تقسیم‌کننده بهشت و دوزخی؟ گفتند: به خدا نه.

ا - مضمون این روایت را به شکلهای دیگر در این منابع مشاهده کنید: نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدیج، ج ۹، ص ۱۶۵؛ بنایع‌الموده

در این روایت نیز صورت دیگری از «شهادت» ارائه شده است؛ یعنی علی علیه السلام با اطلاع از اعمال و استحقاق مردم حکم آن‌ها را برای رفتن به بهشت یا دوزخ صادر می‌فرماید که در این جا «شهادت» ضمن قضاوت است.

نهج‌البلاغه، نشانه‌ای از کرامت حضرت علی علیه السلام

اگر ثابت شود سخنان امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه چنان متعالی است که امکان ندارد کسی بتواند مانند آن را خلق کند، این حالت معجزه‌ای خواهد بود از آن حضرت و گواهی خواهد بود بر حَقَّانیت شریعت مقدّس اسلام. البته که این حقیقت را کسی در نمی‌یابد مگر این که به زبان عربی و مفاهیم نهج‌البلاغه احاطه داشته باشد؛ یا این که نظر ادیبان و دانشمندان عرب زبان را در این باره بشنود. بنابراین، برای اطلاع مشتاقان، بخش مختصری از آن چه دانشمندان عرب زبان اهل سنت دربارهٔ نهج‌البلاغه گفته‌اند، در این جا بیان می‌شود:

«کتاب نهج‌البلاغه چشم و چراغ و مایه شرافت فنّ بلاغت را در خود گرد آورده است... زیرا عبارات آن از کسی صادر شده که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله به لحاظ کلام فصیح‌ترین و به لحاظ قدرت بیان توانمندترین و به لحاظ دلیل آوردن، کاملترین و در کاربرد لغات، مسلط‌ترین مخلوق خداست».^{۵۲}

«کسی پیدا نمی‌شود که اهل زبان عربی باشد، مگر این که اقرار دارد کلام حضرت علی بن ابی‌طالب پس از کلام خدای متعال و کلام پیامبرش بهترین و رساترین، به لحاظ مادّه شریف‌ترین، به لحاظ روش بالاترین و به لحاظ معانی عظیم، جامع‌ترین کلام است».^{۵۳}

«اما نسبت به فصاحت، علی علیه السلام پیشوای فصیحان و سرور سخنوران است و در مورد سخنان او گفته شده که پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام خلق قرار دارد».^{۵۴}

«(اگر خواهان ارتقای بصیرت خود می‌باشی) به سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام خوب بنگر تا ببینی آن کلام از الفاظ قرآن و از معانی و روش آن برگرفته شده؛ به صورتی که می‌توان گفت جا پای آن نهاده و در طریق آن گام گذاشته است. اگر نهج‌البلاغه مثل و مانند قرآن نیست، جا دارد گفته شود که پس از قرآن سخنی فصیح‌تر، استوارتر، بالاتر، بزرگوارتر و شریف‌تر وجود ندارد، مگر سخنان امیر کلام، پیشوای پارسایان، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و این چیزی نیست که خبیری از آن آگاهی نداشته باشد. و چنین نیست که هر کسی برای تشخیص گوهر اصل بلکه طلای ناب صلاحیت داشته باشد؛ که برای هر صنعتی اهلی است».^{۵۵}

«ابوعثمان می‌گوید: بدان که هیچ شکی در ذهن ما خطور نمی‌کند دربارهٔ این که علی علیه السلام به استثنای کلام خدای سبحان و سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله از جملگی سخنوران عرب فصیح‌تر است».^{۵۷}

«منزه است خدایی که این مزیت‌های گران‌بها و خصوصیات شریف را به جوانی از پسران عرب عطا فرموده که در محیط خانوادگی خود رشد کرده و با حکیمان معاشرت نداشته در عین حال در حکمت و ریزه‌کاری‌های دانش خدانشناسی، حتی از افلاطون و ارسطو داناتر و استادتر است؛ او با علمای علوم عقلی روبرو نشده زیرا: هیچ‌یک از قریش به دانش این علم شناخته نشده‌اند در عین حال از سقراط به این علوم آشناتر بود؛ در بین پهلوانان و قوی‌مردان پرورش نیافت زیرا مردم مکه اهل تجارت بودند و جنگ‌جو نبودند با این حال از همه انسان‌های روی زمین شجاع‌تر بود و با این که قریش حریص و عاشق دنیا بودند، او زاهدترین و عقیف‌ترین مردم به شمار می‌رفت».^{۵۸}

ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه ۱۰۸ نهج‌البلاغه پس از بیان شگفتی‌های این خطبه می‌نویسد: «خدای متعال به سراینده این خطبه پاداش عطا می‌فرماید؛ همانند بهترین پاداشی که به یکی از اولیای خود داده است. چه بسیار از او به اسلام یاری رسید! یک‌بار با دست و شمشیرش، یک‌بار با زبان و بیانش و بار دیگر با قلب و فکرش؛ اگر درباره فقه سخن گفته شود، او سرور فقیهان و مفسران است؛ اگر از عدل و توحید گفت‌وگویی به میان آید، او پیشوای انسان‌های عادل و خدایپرست است.

لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَكْرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ

یعنی: برای خدا دشوار نیست که جهانی را در یک تن فراهم آورد.

ابن ابی‌الحدید در شرح آن قسمت از خطبه اشباح نیز که امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره علم خدا سخن گفته، می‌نویسد:

«اگر نضر بن کنانه (جدّ پیامبر) این جملات را می‌شنید، می‌گفت: ... چشم پدرش ابراهیم خلیل‌الرحمن به داشتن چنین فرزندی روشن باد. همچنین می‌گفت: نشانه‌هایی که برای یکتاپرستی ایجاد کردی، از میان نرفت؛ بلکه خدای متعال از نسل من برای فرزندی به دنیا آورد که در بین عرب جاهلی چنان حقایقی از علم توحید پدید آورد که تو نتوانستی در بین جاهلان نبطی پدید آوری».^{۵۹}

دشمنان هم نتوانستند نقطه ضعفی برای علی علیه السلام پیدا کنند:

«و أَخْرَجَ ابْنَ الْجَوْزِيِّ أَيْضاً مِنْ طَرِيقِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ: سَأَلْتُ أَبِي مَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ وَ مَعَاوِيَةَ فَأَطْرَقَ ثُمَّ قَالَ: أَعْلَمُ أَنَّ كَثِيرَ الْأَعْدَاءِ فَفَقَتَسَّ أَعْدَاؤُهُ لَهُ عَيْباً فَلَمْ يَجِدُوا فَعَمَدُوا إِلَى رَجُلٍ قَدْ حَارَبَهُ فَأَطْرُوهُ كَيْدًا مِنْهُمْ لَعَلِّي فَأَشَادَ بِهَذَا إِلَى مَا اخْتَلَقُوهُ لِمَعَاوِيَةَ مِنَ الْفَضَائِلِ مِمَّا لِأَصْلِهِ وَ قَدْ وَرَدَ فِي فَضَائِلِ مَعَاوِيَةَ أَحَادِيثَ كَثِيرَةٌ، لَكِنْ لَيْسَ فِيهَا مَا يَصِحُّ مِنْ طَرِيقِ الْأَسْنَادِ».^{۶۰}

ا - عمرو بن بحرین محبوب بن فزارة الکنانی البصری مکتبی به ابوعثمان و معروف به جاحظ رئیس فرقه معروف به جاحظیه از فرقه‌های معتزله. وی حدود سنه ۱۶۰ هـ ق در بصره تولد یافت. ... مسعودی در مروج‌الذهب آرد: در میان متقدمین و متأخرین فصیح‌تر از جاحظ شناخته شده است. (فرهنگ دهخدا حرف ج به اختصار)

یعنی: ابن جوزی نیز از طریق عبدالله پسر احمد بن حنبل روایت کرده است که: از پدرم پرسیدم درباره علی و معاویه چه می‌گویی؟ لحظاتی خاموش ماند؛ سپس گفت: علی دشمنان بسیار داشت که در جست و جوی عیبی برای او بودند؛ لیکن چیزی نیافتند. آن‌گاه به سوی کسی رفتند که با علی می‌جنگید. سپس به خاطر کینه‌ورزی با علی، معاویه را ستودند و پدرم در این موضوع به احادیثی اشاره کرد که آنان در باب فضایل معاویه جعل کرده بودند. احادیث فراوانی که از لحاظ سند هیچ نشانه صحّتی در آن‌ها وجود ندارد.

نتیجه

با استناد به آیات و روایات مشخص گردید که «عبدالله بن سلام» به هیچ‌وجه صلاحیت «شاهد» بودن را ندارد و کسی نیز با شهادت او مسلمان نشد؛ مضاف بر اینکه بعضی از صاحب‌نظران مسأله نفاق وی را مطرح کرده‌اند. با قدری تأمل مشخص می‌شود تنها شخصی صلاحیت شاهد بودن را دارد که در واقع و خارج، شاهد بر رسالت باشد و این ویژگی تنها خاص حضرت علی علیه السلام است. در آن هنگام که ملک وحی بر پیامبر نازل شد و او را مژده بر رسالت داد، حضرت امیر حاضر بود. بنابراین تنها علی علیه السلام «شاهد» رسالت است. و اما دامنه ثبوت شهادت وی در ابعاد مختلف از ابتدای خلقت شریفش تا روز محشر گسترده است. آن بزرگوار، عالم به قرآن و لوح محفوظ و یگانه مردی است که مایه سربلندی مسلمانان است و با افتخار می‌توان او را به عنوان یکی از ارکان اسلام و الگویی ممتاز به جهانیان معرفی کرد.

بی نوشتها:

- ۱- رعد، ۴۳.
- ۲- هود، ۱۷.
- ۳- احقاف، ۱۰.
- ۴- رعد، ۴۳.
- ۵- الاحتجاج، جلد ۱، ص ۳۳۵، ح ۶۵.
- ۶- تفسیر کبیر، ج ۱۹، ص ۷۰-۶۹.
- ۷- الکشاف، ج ۲، ص ۳۸۵.
- ۸- الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۹.
- ۹- الكشف والبيان، ج ۵، ص ۳۰۳.
- ۱۰- الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۳۳۶.
- ۱۱- هود، ۱۷.
- ۱۲- تفسیر کبیر، ج ۱۷، ص ۲۰۱.
- ۱۳- الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۳۴.
- ۱۴- الکشاف، ج ۲، ص ۳۸۵.
- ۱۵- الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۱۶.
- ۱۶- الكشف والبيان، ج ۵، ص ۱۶۲.
- ۱۷- روح المعانی، ج ۱۳، ص ۲۸.
- ۱۸- مسند احمد، ج ۱، ح ۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۹۷؛ سنن الترمذی، ج ۴، ح ۵۰۸۵.
- ۱۹- احقاف، ۱۰.
- ۲۰- تفسیر کبیر، ج ۲۸، ص ۹.
- ۲۱- هیمان، ۱۰.
- ۲۲- هیمان.
- ۲۳- فرقان، ۷.
- ۲۴- فرقان، ۲۰.
- ۲۵- احقاف، ۹.
- ۲۶- تفسیر کبیر، ج ۲۸، ص ۷.
- ۲۷- مسند احمد، ج ۳، ح ۱۱۶۴۶ و ۱۳۴۵۶.
- ۲۸- اسرئیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیاء در تفاسیر قرآن، ص ۶۰.
- ۲۹- المیزان، ج ۲۲، ص ۳۰۶.
- ۳۰- واقعه، ۷۹-۷۷.

- ۳۱- بروج، ۲۲-۲۱.
- ۳۲- احزاب، ۳۳.
- ۳۳- نمل، ۴۰-۳۸.
- ۳۴- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۹۳؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، صص ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۶۴ و ۱۷۷.
- ۳۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۷۵۲؛ ۶۵۲۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۷۲.
- ۳۶- المستدرک علی الصحیحین، ص ۷۵، ج ۶۵۲۵.
- ۳۷- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.
- ۳۸- همان.
- ۳۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۷.
- ۴۰- همان.
- ۴۱- الصواعق المحرقة، ج ۲۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۴۴۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۶.
- ۴۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۷.
- ۴۳- اعراف، ۷۲.
- ۴۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۶۵ و ۱۱۲۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، حرف فاء، فضایل صحابه، فضایل علی.
- ۴۵- آل عمران، ۶۱.
- ۴۶- تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۸۵؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۱۰۴.
- ۴۷- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۹۹.
- ۴۸- السنن ترمذی، ج ۵، ح ۳۸۰۰.
- ۴۹- الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۱۰.
- ۵۰- الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴.
- ۵۱- همان.
- ۵۲- محمد محی الدین، استاد دانشگاه الازهر، مقدمه شرح نهج البلاغه عبده.
- ۵۳- محمد عبده، مفتی مصر در مقدمه اش بر شرح نهج البلاغه.
- ۵۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴.
- ۵۵- همان، ج ۲، ص ۸۳.
- ۵۶- همان، ج ۶، ص ۲۷۸.
- ۵۷- همان، ج ۱۳، ص ۱۰.
- ۵۸- همان، ج ۷، ص ۲۰۳.
- ۵۹- همان، ص ۲۳.
- ۶۰- فتح الباری، ج ۷، ص ۸۱؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۷.

منابع و مأخذ:

- آلالوسی البغدادی، روح المعانی، بیروت، ۱۹۸۵ م.
- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، ۱۹۶۹ م.
- ابن الاثیر، الكامل، ترجمه دکتر سیدحسین روحانی، چاپ دوّم، نشر اساطیر، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ابن الحنبل، احمد، المسند، دارالباز، مکه، ۱۴۱۴ ق.
- ابن الحجر العسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، چاپ دوّم، بیروت، بی تا.
- ابن الحجر الهیثمی، الصّواعق المحرقة، قاهره، ۱۹۶۵ م.
- ابن عبدالبرّ، عبدالله بن محمد، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، مصر، بی تا.
- البیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، نشر حلبی، مصر، ۱۳۳۵ ق.
- الترمذی، محمد بن عیسی، السنن، دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۰ م.
- التعلی، الکشف والبیان، بیروت، ۲۰۰۲ م.
- الحاکم النیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، دارالمعرفة، بیروت، ۱۹۹۸.
- الزمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۶۶ ق.
- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، ۱۹۸۳ م.
- طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، نشر محمدی، تهران، بی تا.
- الطبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۱ ش.
- الفخر الرازی، محمد بن عمر، تفسیر کبیر او مفاتیح الغیب، مطبعة البهیة المصریة، مصر، بی تا.
- القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، قاهره، ۱۹۶۷ م.
- المتقی الهندی، کنز العمال، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۹۳ م.
- محمد قاسمی، حمید، اسرائیلیات و تأثیر آن برداستانهای انبیاء در تفسیر قرآن، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۰ ش.

که عناصر غریزی هستند، به خودی خود جنبه عرفانی و خاصیت کشف و شهود آوری ندارند. منابع غنی و گسترده دینی برای سلوک، سماع را هرگز برای رسیدن به چنین اهدافی به رسمیت نشناخته است. اهل سماع دلیل‌های دیگری، از قبیل علم حروف را نیز پیش کشیده‌اند و گفته‌اند حرف «س» در واژه سماع اشاره به «سم» است و به معنی از بین بردن تعلقات شخص به اغیار به وسیله سماع است و همین طور بقیه حروف. ضعف و سستی چنین سخنانی نیاز به توضیح ندارد. متقابلاً کسی می‌تواند ادعا کند مثلاً حرف «س» در سماع، اشاره به «سنت‌شکنی» روش پیامبر است، یا اشاره به سهم نفس از سماع است.

ان شاء الله ادامه دارد...

بی‌نوشت‌ها:

۱. کتاب العین، ذیل ماده سماع.
 ۲. رک: لسان العرب، ج ۸، ص ۱۶۵.
 ۳. دیوان حافظ، به تصحیح پژمان، ص ۱۱۶.
 ۴. حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۱۰، ص ۲۵۳.
 ۵. شاید در طول تاریخ تصوف کسی به اندازه جنید بغدادی از شهرت و مقبولیت عام برخوردار نباشد.
 ۶. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۲۷۰؛ اللمع، ص ۳۲۳؛ الطبقات الکبری (شعرانی)، ج ۱، ص ۸۵.
 ۷. مناقب الصوفیه، ص ۱۴۴.
 ۸. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۳۷۰.
 ۹. همان.
 ۱۰. الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.
 ۱۱. سماع‌نامه‌های فارسی، ص ۲۰۵.
 ۱۲. مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، ۱۷۹ (متن باورقی آقای همایی).
 ۱۳. مناقب الصوفیه، ص ۱۴۴.
 ۱۴. مقالات شمس تبریزی ۳۰۶، مناقب العارفین، ۶۷۳.
 ۱۵. مکاشفات صوفیان (شطحیات) ص ۹۰۰.
 ۱۶. فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، ماده سماع، ص ۳۷۳.
 ۱۷. مثنوی ۵۲۲.
 ۱۸. اوراد الاحباب، ۱۸۵.
 ۱۹. اوحدالدین می‌گوید:
- | | |
|-----------------------------|----------------------------|
| حالت به سراپرده اسرار برد | دل وقت سماع بوی دلدار برد |
| بردارد خوش خوش به بریار برد | وین زمزمه مرکب است مروح را |
- (سماع‌نامه‌های فارسی، ۴۲۳) ضمناً این رباعی، به سعدالدین هموی نیز، نسبت داده شده است. چنان‌که برخی دیگر از رباعیهای اوحدالدین کرمانی را نیز به دیگران نسبت می‌دهند.
۲۰. مجموعه آثار فخرالدین عراقی، ۴۵۳.
 ۲۱. کلیات شمس تبریزی، ۱۳۶۱.
 ۲۲. همان، ۷۰۲.
 ۲۳. مناقب العارفین، ۴۸۹.
 ۲۴. کلیات شمس تبریزی، ۸۷۳.
 ۲۵. مجموعه آثار سلمی، ج ۲، رساله نسیم الارواح، ۱۶۳.

۲۶. مناقب العارفين، ۲۳۳.
۲۷. مناقب العارفين، ۴۳۶.
۲۸. کلیات شمس تبریزی، ۱۱۵۷.
۲۹. آل عمران، ۳۱.
۳۰. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۸.
۳۱. همان، ج ۹۱، ص ۱۸۶.
۳۲. الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲.
۳۳. سماع نامه های فارسی، ص ۴۰۷.
۳۴. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۰۰، کتاب الحج، ابواب مقدمات الطواف، باب ۵، حدیث ۲.
۳۵. همان، ص ۲۰۴، باب ۸، حدیث ۱.
۳۶. همان، ص ۲۷۸، باب ۳۶، حدیث ۱.
۳۷. الفروع الکافی، ج ۴، ص ۴۵۴، حدیث ۶.
۳۸. همان، ص ۴۳۱، به استثنای موضعی که مستحب است بصورت «هروله» حرکت کرد.
۳۹. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۵۳۸، ابواب احرام الحج، باب ۱۴، حدیث ۱.
۴۰. الفروع الکافی، ج ۴، ص ۴۵۴.
۴۱. قاف، ۳۷. یعنی: همانا در این سخن [سخنانی که گفته شد] یادآوری است، [البته] برای کسی که دارای قلب است، یا گوش فرادهد درحالی که گواه [و حاضر] باشد.
۴۲. مجموعه آثار سلمی، ج ۲، رساله نسیم الارواح، ۱۶۵.
۴۳. اسرار التوحید، ۲۲۰.
۴۴. شرح التّعرف لمذهب التّصوّف، ص ۱۸۱۴.
۴۵. سماع نامه های فارسی، ص ۲۷۵.
۴۶. شرح شطحیات، ص ۳۳۰. البتّه وی تنها اشاره اجمالی به این مطلب دارد.
۴۷. طبقات شعرانی، ج ۱، ص ۸۵.
۴۸. شرح التّعرف لمذهب التّصوّف، ص ۱۸۱۴.
۴۹. اعراف، ۱۷۲.
۵۰. شرح التّعرف لمذهب التّصوّف، ص ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۷.
۵۱. مثنوی، ص ۵۵۲.
۵۲. عوارف المعارف، ۱۴۰.
۵۳. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۲۶۹.
۵۴. کشف المحجوب، ۵۲۱.
۵۵. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۲۷۵.
۵۶. اللمع، ۳۴۰ و ۳۴۱.

منابع و مأخذ:

- علاوه بر قرآن کریم
- الغزالی، ابی حامد محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، دارالقلم، بیروت.
- ابن عربی، الفتوحات المکیة، دارصادر، بیروت.
- کاشانی، عزالدین، محمود بن علی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، با تصحیح علامه همایی، نشر هما، تهران ۱۳۸۶ ش.
- روزبهان بقلی، مکاشفات صوفیان (شطحیات)، انتشارات شفیعی، تهران ۱۳۸۷ ش.
- سعیدی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، انتشارات شفیعی، تهران ۱۳۸۳ ش.
- شمس تبریزی، دیوان جامع شمس تبریزی، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۷۴ ش.
- تبریزی، شمس الدین محمد، مقالات شمس تبریزی، تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، خوارزمی، تهران ۱۳۸۴ ش.
- المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۶۲ ش.
- الکلینی الرازی، الروضة من الکافی، دار الکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۶۲ ش.
- الحر العاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعة، موسسه آل البيت، قم ۱۴۱۶ ق.
- الکلینی الرازی، الفروع الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۶۷ ش.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان، نفحات الانس، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۵ ش.
- ابی سعید بن ابی الخیر، اسرار التوحید، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۷ ش.
- مستملی بخاری، ابواب ابراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التعرف لمذهب التصوف، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۵ ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲ ش.
- مدرسی (طباطبایی)، سید محمد علی، سماع عرفان و مولوی، انتشارات انصاریان، قم ۱۳۸۶ ش.
- خواجه حافظ شیرازی، دیوان حافظ، کتاب فروشی حافظ، تهران.
- بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۶ ش.